

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهم از آن به که کشور به دشمن دهم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

تیمورشاه تیموری

المان – شهرک زیزن

هشتم مارچ ۲۰۱۴

هشت مارچ و روز زن

بسیار جای خوشی، افتخار و سرافرازی ست که ما سال یکبار روزی را به نام روز زن تجلیل میکنیم و در بین سائر ممالک جهان سری میجنبانیم. درین روز در مراکز ولایات تجمعاتی صورت میگیرد، مقالاتی از طرف اهل بیان و قلم خوانده میشود. چای و شیرینی صرف میشود. چند ساعت بعد مجالس ختم میشود و هرکدام پی کار خود میروند و تا سال دیگر که باز برگردند و مجالسی برپا کنند. اما نتیجه این میشود که گراف احصائی خشونت در مقابل زنها سال به سال رو به افزایش میروند، چنانچه راپور صادر شده از طرف وزارت زنان حاکی از آن است که در سال ۱۳۹۲ تعداد ۴۵۰۵ قضیه خشونت علیه زنان به ثبت رسیده که ۲۱ فیصد آن مربوط شهر کابل مرکز و پایتخت ماست. آنچه به نام خشونت یاد میشود، وحشی ترین و نانسانی ترین اعمالی ست که در مقابل زنان صورت گرفته از لت و کوب و جراحت گرفته تا قتل و قتال. البته آنچه به ثبت نرسیده، به مراتب بیشتر ازین است.

من در یک شهر کوچک المان در کنار کلکین خود نشسته و بیرون را تماشا میکنم. متصل به اتاق و پنجره ام، یک کافی شاپ وجود دارد که یک پارکینگ برای موترها نیز به آن تعلق دارد. موترها می آیند در پارکینگ توقف میکنند، از بین آنها یک جفت زن و مرد، گاهی دو جفت و گاهی هم چند زن جوان با چند زن پیر از موترها میبر آیند و به کافی شاپ داخل میشوند. اینها بالعموم لباس مرتب چهره های پاکیزه و خندان دارند. خانمها در جلو قدم میگذارند و مردها در عقب روان میشوند. من هیچ گاهی ندیده ام، خانمی منتظر شوهرش بماند، تا او اولتر برود. مردها در کشیدن و پوشیدن بالاپوش خانمها کمک میکنند و بالخاصه به پیران احترام زیاد بجا می آورند. اینها قلباً همین عقیده را دارند و عملاً به خانمها احترام قائل اند.

کاری که ما می‌کنیم هم بد نیست. مقاله مینویسیم، جمعیت برپا می‌کنیم، از آداب، از اخلاق و از غیرت صحبت می‌کنیم. تمام غیرت و همت حتی ایمان و آخرت ما به چادر زن گره خورده است؛ زنی که هیچ گاه کدام حرمت و شفقت واقعی از ما ندیده است. در هر فامیل و خانواده مانند کنیز و خدمتگار با او رفتار میشود. در مقابل نظر اولادهای خود کتک می‌خورد و ملاهای محترم ما می‌گویند به اندازه ای او را بزنید، که استخوانش نشکند، اگر با خمچه ای تازه تا سرحد مرگ هم او را بزنید، اجازه دارید.

خواننده محترم تو این سطور را می‌خوانی؛ توئی که بدون این هم، همه چیز را میدانی اما آن زن بیچاره ای که در هر کنج و کنار این مملکت الحمد لله اسلامی، سالها در کنج خانه بسر میبرد و با تمام قدرت و توان خود زحمت شوهر و اولادها را کشیده، تحقیر میشود، لت می‌خورد و دختران صغیرش به مردان پیر بفروش میرسند و صدها رنج و محنت دیگر آن بیچاره ها را که و چه طور بفهماند که توهم یک انسان هستی و در جامعه انسانی از خود حقوقی داری؟؟؟ آنها به غیر از شوهر و ملا کس دیگری را نمیشناسند و چیزی دیگری نمیدانند.

در سالهای قبل بعضاً در ایام زمستان از کابل به شهر زیبای جلال آباد میرفتیم، که در آنجا سرپناه غریبانه ای داشتیم. همسایه ها با ما مراوده نیک و رفت و آمد داشتند، اما آنها از مراودات فی بین ما و طرز پوشاک ما همیشه در تعجب بودند. یک روز یک دختر جوان همسایه از خانم پرسیده بود، که آیا ما مسلمان هستیم؟

این گونه طرز دید و تفکر مرا به اندیشه ای عمیقی فرو برد و به این نتیجه رسیدم، که زندگانی و مسلمانی اینها با چادر سیاه دراز، پیراهن و تنبان کشال، موهای ژولیده و چرکین گره خورده است. و این در شهر جلال آباد که از شهرهای بزرگ و مرکزی مملکت است، اتفاق افتاد. آیا در ولسوالیهای دور دست و شهرهایی که در دره ها و تپه ها واقع اند، نه مکتب و مدرسه در آن وجود دارد و نه نور علم تابیده و اگر مدرسه ای هم وجود دارد، مانند مدرسه اشرف المدارس قندوز است که درین روزها در رسانه ها توصیفاتی از آن ذکر گردیده است، وضع از چه قرار خواهد بود؟

باز هم تکرار می‌کنم که این را تو می‌خوانی که همه چیز را میدانی و یا کسی می‌خواند که از نعمت سواد بهره مند است؛ آیا آن زن و مردی که سالها از تمدن نسبی دور افتاده و به جز ملا و ملک کسی را نمیشناسد و آنها هم برابر با ما حق حیات و خوب زیستن را دارند، که و به چه وسیله ای آنها را از حقوقشان آگاه سازد و بگوید که توهم مانند سائرین حق داری و حق تو برتر و والاتر از دیگران است؟؟؟؟